



دوکتور سلطان حمید نارون ابوی

مداخله انسان دوستانه ملل متحد در امور داخلی افغانستان

بر همه روشن است که طالبان بعد از قرار داد دوحه مخالف مواد آن قرار داد قدرت را از طریق نظامی تصاحب نمودند. ایشان توانستند اکتور های نظامی را که در واقع جزایر قدرت دولت غنی را تشکیل میدادند از کشور بیرون کنند. این شخصیت های زر اندوز نیز با پول های اهنگفت به کشورهای همجوار مخصوصاً تاجکستان، ازبکستان و ترکیه پنا بردند. برعکس تعداد زیادی از شخصیت ها روشن فکر مانند نسل های گذشته به اروپا، امریکا، کانادا، استرالیا و همچنان در کشورهای همجوار افغانستان مهاجر شدند.

در قسمت طرح صلح و آینده سیاسی افغانستان تماماً گروپ های افغانی را میتوان به سه گته گوری تقسیم نمود: ۱ طرح صلح طالبان این است: امنیت سر تا سری برقرار گردیده، جزایر قدرت از بین رفته، شرعیت اسلامی برقرار گردیده، عفو عمومی اعلان شده، هر افغان حق دارد به افغانستان برگردد و باید مطابق شرعیت اسلامی سنی زندگی نماید، به دولت اسلامی بیعت نماید و به هیچنوع فعالیت سیاسی اقدام ننمایند، حکومت شان نماینده گی از تمام اقوام افغانستان مینماید و هر نوع اقدام از خارج قابل قبول نیست و با هیچ کسی هم تقسیم قدرت نه مینمایند.

۲ طرح صلح گروه های ایکه جزیره قدرت را در دولت غنی تشکیل داده بودند و همچنان یک تعداد دیگر ایکه با دولت غنی همکاری داشتند چنین است: آنها عقیده دارند که طالبان باید حاضر به مذاکره شوند، یک حکومت ایتلافی موقت بوجود آید، قانون اساسی جدید تدوین گردد که در آن سیستم پارلمانی بشکل فدرال تضمین گردیده باشد تا تمام اقوام و اقلیت ها خود را در آن بیابند. در واقع هدف اساسی آنها همانا رسیدن دوباره ایشان به قدرت و حضور شان در مناطق مربوط شان میباشد.

۳ طرح صلح گروه های مختلف در اروپا، امریکا و غیره نقاط دنیا با آنکه بعضاً نظریات خوب و سازنده نیز در بین شان دیده میشود، اما متأسفانه نظر به پراکنده بودن شان در کشورهای مختلف جهان نمیتوانند یک حرکت جمعی را بوجود آورند. تنها به روشنگری، صدور اعلامیه ها و یا مصاحبه های تلویزیونی اکتفا نموده و کار دیگری را به پیش برده نمیتوانند. با آنکه جزایر قدرت خوشبختانه در افغانستان از بین رفته و یک خانه تکانی همچنان بوقوع پیوسته و سلاح ها نیز فعلاً در دست طالبان قرار دارد این را میتوان یک کار و حرکت مثبت دانست، اما نقض حقوق بشر از جمله سلب حقوق زنان از تحصیل که میتوان گفت بیشتر نصف نفوس کشور در حبس خانگی بسر میبرند این امر غیر قابل قبول برای مردم

افغانستان و جامعه جهانی میباشد. نه تنها زنان بلکه مردان نیز تحت فشار ذهنی و روانی قرار دارند. از جمله ریش گذاشتن اجباری، تحت فشار قرار دادن اعضای خانواده ها در صورت سرکشی از احکام دین، اجباری ساختن عبادت، اجباری نمودن لباس های اسلامی سر تا پاه پوشیده و غیره که این همه مخالف پرنسیپ حقوق بشر و همچنان روش های دینی، مذهبی، کلتوری و عنعنوی مردم افغانستان بوده و از یک مرجعه نامعلومی صادر میگردد که طالبان این اوامر را بالا مردم تطبیق مینمایند.

پرنسیپ عدم مداخله و عدم تجاوز از دیدگاه سازمان ملل متحد

در جریان جنگ دوم جهانی یک تعداد دول جهان بخاطر تأمین دوباره صلح و امنیت بین المللی و جلوگیری از اختلافات در آینده گردهم جمع شدند و بعد از چندین کنفرانس بین المللی بالاخره در سال (۱۹۴۵) سازمان ملل متحد را بنا نهادند که به مرور زمان تعدادی زیادی از دول جهان بدان سازمان پیوستند. منشور این سازمان تا امروز پایه و اساس روابط بین المللی را تشکیل داده حقوق و مسؤلیت های دول عضو را تعیین مینماید. یکی از مسؤلیت های عمده ایکه این منشور متوجه تمام اعضای سازمان میگردد، حفظ صلح و تأمین امنیت جهانی، احترام به حق خود ارادیت و حل منازعات از طریق گفتگو و مفاهمه است.

عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر از جمله پرنسیپ های قبول شده آن سازمان بشمار میرود. هرگاه عملی از طرف یکی از دول سر بزند و این عمل صلح و امنیت بین المللی را به مخاطره بیندازد، شورای امنیت حق دارد بخاطر حفظ صلح و اعاده دو باره صلح و امنیت در منطقه و جهان دست بکار شده و آن معضله را از طریق مذاکره و مفاهمه برطرف نماید. هرگاه تفاهم سیاسی به کدام نتیجه نرسد براساس ماده ۳۹ منشور سازمان ملل متحد حق دارد تا موضوع تعذیرات و حتی مداخله نظامی را براساس مواد ۴۱ و ۴۲ مطرح نماید.

براساس روش های کلاسیک حقوق بین الدول عمومی موضوعات داخلی چون ندادن آزادی بیان به اتباع کشور، زندانی نمودن و اعدام های بدون محکمه، نقض حقوق اقلیت ها و غیره که بعضی حکومتات براساس پرنسیپ حق حاکمیت مطلق آنرا حق داخلی کشور های خود تلقی مینمایند جر و بحث های دایمی را در بین حقوقدانان بین المللی بوجود آورده است. یک گروه از حقوقدانان بین المللی که طرفدار مطلق استقلالیت یا حاکمیت هستند و به پوزتیویست ها مشهور میباشند عقیده دارند: تا زمانیکه یک عمل یا قانون، صلح و امنیت بین المللی را در خارج تهدید نکند و محدود در داخل سرحدات یکدولت باقی بماند موضوع داخلی کشور ها پنداشته شده و باید براساس پرنسیپ های عدم مداخله و عدم تجاوز همه دول و سازمان های بین المللی این حق آزادی را محترم بشمارند.

گروه دیگری از حقوق دانان که به مورالیست ها مشهور میباشند آنها بیشتر به واقعیت های جامعه مینگرند. به عقیده آنها نقض حقوق بشر و نقض حقوق اقلیت ها که توسط رسانه ها و اطلاعات جمعی و همچنان ناظرین حقوق بشر همواره گزارش داده میشود و جهانیان از آن مطلع میگرددند، این حق تلفی را نباید ناپیده گرفت بلکه علیه ظلم و بی عدالتی اقدام نمود. بناً نقض حقوق بشر نیز مربوط به صلح و امنیت بین المللی میگردد. چنانچه این مطلب را میتوان در شعر معروف سعدی نیز دریافت:

نشاید که نامت نهند آدمی

تو که از محنت دیگران بیغمی

صدراعظم سابق ناروی آقای (Gro Harlem Brundtland) در جلسه دوره مجموعه سازمان ملل متحد در سال (۱۹۹۱) در مورد آزادی و حقوق بشر چنین ابراز نموده بود: *حق آزادی بیان را نباید زیر چتر یا چین پرنسیپ عدم مداخله همیشه ناپیده گرفت.*

„ . . . dass sich die Vereinten Nationen angesichts des Drucks der öffentlichen Meinung nicht länger hinter dem Interventionsverbot verstecken könnten . . . “

همچنان عین عقیده را آقای پریندوکولیار که سابق سرمنشی ملل متحد بود در ینورسیتی بوردوکس فرانسه طی بیانیه مورخ (۲۴.۴.۱۹۹۱) خود چنین ابراز داشته بود:

„ But one . . . should inquire whether certain . . . texts . . . ; in particular the Universal Declaration of Human Rights, do not implicitly call into question this inviolable nation of sovereignty . . . we are clearly witnessing what is probably an irresistible shift in public attitudes towards the belief that the defense of the oppressed in the name of morality should prevail over frontiers and legal documents . . . It falls to us, therefore, to forge an new concept, one which marries law and morality”

مداخله بر مبنای واقعیت ها (مورال)

قطعنامه (۷۹۴) شورای امنیت که نقض حقوق بشر در داخل سومالیا را مشکل بین المللی و خطر به صلح و امنیت جهانی عنوان کرد و در نتیجه تصمیم گرفته شد تا قوای صلح ملل متحد بخاطر برطرف نمودن این مشکل مورد استعمال قرار بگیرد و در امور داخلی آنکشور مداخله نماید، این خود یک تغییر بزرگی در ساحه حقوق بین الدول بشمار میرود. زیرا یکعه از حقوق دانان که طرفدار مطلق حاکمیت دول هستند اینگونه اقدام را خلاف نورم های عدم مداخله و عدم تجاوز دانسته و آنرا رد میکردند.

طوریکه دیده شد پریندوکولیار در گفته های خویش نیز تأکید بعمل آورد که حقوق بین الدول باید با واقعیت ها پیوند یا عباره دیگر حقوق و مورال باید با هم ازدواج نمایند. مورالیست ها پرنسیپ های قبلی یعنی حاکمیت مطلق را به باد انتقاد گرفته و هشدار میدهند که دولتها نباید از حاکمیت خود سوء استفاده نمایند. آنها عقیده دارند که بنابر فیصله نامه سال (۱۹۷۰) محکمه بین المللی هاگ احترام و حقوق فردی باید اساس قانون اساسی دولتها و حقوق دول را تشکیل دهد:

„ . . . the human Person . . . basic rights of

و متقابلاً دولتها حاکمیت همدیگر را محترم بشمارند. همانطوریکه مداخله و تجاوز براساس اصول بین المللی مجاز نیست، نقض حقوق بشر و حقوق اقلیت ها در داخل دولتها نیز مجاز نمیباشد.

„ . . . zu diesen Grundrechten und- pflichten gehören, (nicht nur das Gewalt oder Aggressionsverbot im Sinn der UN-Charta, sondern auch das Verbot des Völkermordes, Sklavenhandels, der Rassendiskriminierung, das Verbot der Verbrechen gegen die Menschlichkeit im Sinn von Ausrottung, Versklaverung, Deportation, ethnischer Säuberung und das Verbot von Kriegsverbrechen im Sinne des humanitären Völkerrechts).“

فراموش نباید کرد که در مقدمه منشور سازمان ملل متحد جملاتی را در میابیم که مشخصاً در ارتباط به احترام به حقوق بشر گفته شده که ذیلاً آنرا باز نویسی میداریم: ما مردم ملل متحد با تصمیم به محفوظ داشتن نسلاً آینده از بلای جنگ که دو بار در مدت یک عمر انسانی افراد بشر را دچار مصائب غیر قابل بیان نموده و به اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق بین مرد و زن و همچنین بین ملت‌ها اعم از کوچک و بزرگ و به ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت و احترام الزامات ناشی از عهد نامه ها و سایر منافع حقوق بین المللی و کمک به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر، و برای نیل به این هدفها، به تساهل و مدارا کردن

وزیستن در حال صلح با یکدیگر و با یک روحیه حسن همجواری و به متحد ساختن قوای خود برای نگهداری صلح و امنیت بین المللی و به قبول اصول و ایجاد روشهایی که عدم استعمال نیروی سلاحها را جز در راه منافع مشترک تضمین نماید و به توسل به وسایل و مجاری بین المللی برای پیشبرد ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل، مصمم شده ایم که برای تحقق این مقاصد تشریک مساعی نماییم

دیده میشود که در تماماً اسناد معتبر بین المللی تأکید بعمل آمده تا دولتها حقوق طبیعی و انسانی افراد را محترم بشمارند و توسط قوانین داخلی خود آنرا قانونی بسازند. از آنجائیکه جوامع بشری در حال تکامل است و در بعضی حالات قوانین موجوده واقعیتها را پیش بینی نکرده است بناً جامعه بین المللی و دولتها مسئولیت دارند تا به زود ترین فرصت این نقیضه را درک و به رفع آن پردازند.

اگر ما نظری به کنفرانس های تخصصی ملل متحد که مصروف تدوین اساسنامه یا منشور بودند افکنیم دیده میشود که در بدو تأسیس این سازمان دو طرز فکر بین حقوق دانان بین المللی موجود بوده. عده به این عقیده بودند که باید در مورد بعضی اصطلاحات مانند اینکه صلح و امنیت بین المللی چه است؟ و کدام عوامل باعث برهم خوردن آن میشود و کدامها را از آن مبرا دانست، توضیحات واضح صورت بگیرد و مشخص گردد زیرا از لحاظ قانونی و حقوقی «هیچ عملی جرم گفته نمیشود مگر آنکه قبلاً در قانون یا معاهده پیش بینی نشده باشد».

در حالیکه عده دیگر به این عقیده هستند که جهان و جوامع بشری در حال تکامل است و نباید از واقعیتها چشم پوشی کرد و آنرا نادیده گرفت بناً هر آن چیزیکه در آینده کمبود احساس میشود باید با در نظر داشت زمان، آنرا مطالعه، در سطح بین المللی تثبیت و در داخل کشورها آنرا قانونی ساخت. یا بعبارۀ دیگر حقوق باید مورال را تعقیب نماید. یگانه راه بیرون رفت و جلوگیری از سوء استفاده را میتوان توسط اعاده حقوق انسانی در داخل سیستم های دولتی جستجو کرد چنانچه هوگو گروتیس هالندی که لقب پدر حقوق بین الدول را دارا میباشد عقیده داشت: استقلالیت دولت زمانی مصئون پنداشته میشود که حقوق انسانی از طرف حکومت شان تضمین شده باشد.

Where (tyrants) provoke their People to despair and resistance by unheard of cruelties having themselves abandoned all the laws of nature, they lose the rights of independent Sovereigns, and can no longer claim the privilege of the law of nations”.

حال بر میگردیم سر اصل موضوع یعنی حکومت طالبان و فعال شدن سازمان ملل متحد در قبال اوضاع سیاسی و نقض حقوق بشر در افغانستان.

از لحاظ حقوق بین الدول عمومی یک دولت دارایی عناصر متشکله میباشد که عبارتند: ساحه خاک، نفوس، سیستم سیاسی، استقلالیت اقتصادی و سیاسی، توانایی دفاع و توانایی تحکیم روابط سیاسی و دیپلماتیک با کشور های دیگر. دولت طالبان فقط فعلاً ساحه خاک را به کمک طالبان مدرسه های دینی و ملیشیای قبایل پشتون آن طرف خطه دیورند تحت کنترل دارند و شرعیت اسلامی وسیله حاکمیت شان است. دساتیر از یک مرجع نامعلوم صادر میگردد و طالبان آنرا مرعی الجراً میسازند. نفوس کشور طوریکه گفته شد در حدود ۳۵ تا ۴۰ میلیون میباشد که در حدود ۲۰ میلیون زن در حبس خانگی بسر میبرند، چندین میلیون دیگر به خارج فرار نموده اند که همه چه در داخل از ترس ظلم و وحشت چه در خارج بنا بر بی سرنوشتی به تکلیف روانی مواجه گردیده اند. خلاصه میتوان گفت که اگر توجه جهانی با آن معطوف نگردد، یک ملت در حال از بین رفتن است. سیستم سیاسی که شامل ارکان سه گانه دولت میگردد بکلی از بین رفته قانون اساسی موجود نیست. استقلالیت اقتصادی وجود ندارد، همه از طریق بیرون و کانال های مجهول تمویل میگردد. زمانیکه یک دولت استقلالیت اقتصادی نداشته باشد بناً استقلال سیاسی هم ندارد. بنا بر قول معروف هرکی نان میدهد، فرمان

هم میدهد. طوریکه رژیم داکتر نجیب در سال ۱۹۹۲ سقوط کرد، رژیم غنی در سال ۲۰۲۱ سقوط نمود، دولت طالبان نیز وابسته به کمک های خارجی است و با قطع شدن این کمک ها نیز سقوط مینماید.

باید گفت که افغانستان از زمان مداخله شوروی از دسامبر ۱۹۷۹ تا به امروز بنابر وابستگی اقتصادی و سیاسی استقلالیت اش تحت سوال قرار دارد. طوریکه به غلط بعضی ها در مورد رژیم طالبان خوشبینی نشان میدهند و به اصطلاح لابی گری مینمایند. طالبان دارایی یک استراتژی و هدف مشخص نه در سیاست داخلی دارند و نه در سیاست خارجی. از جانب دیگر افغانستان چهار دهه به میدان جنگ ابر قدرت ها و کشور های منطقه تبدیل گردیده و بدتر از کشور های تحت استعمار بعد از جنگ جهانی اول و دوم به یک توپ فوتبال تبدیل گردیده و ضرورت به صلح و آرامش دارد. همانطوریکه مطابق ماده اول منشور سازمان ملل متحد همه اعضا در مقابل صلح و امنیت جهانی مسولیت دارند، بر عکس دولت ها که نماینده گی از مردمان شان در آن سازمان میکنند نیز حق دارند به صلح و آرامش زندگی نمایند و سازمان ملل متحد در این زمینه مسولیت دارد. آوردن صلح و آرامش در افغانستان از طریق گروه های متخاصم و نظریات متفاوت داخلی امکان پذیر نمیشد تا زمانیکه یک نیروی بیطرف خارجی مداخله نماید و این اکتور ها را زیر یک سقف قرار نهد. پیشنهاد مشخص این جانب این است که ملل متحد منحصی یک سازمان بیطرف و قدرتمند این ابتکار عمل را در دست بگیرد:

۱ سرمنشی ملل متحد ابتکار عمل را در دست بگیرد و مطابق ماده های ۸۰ و ۸۱ منشور سازمان ملل متحد مشکلات مردم افغانستان را در شورای امنیت مطرح نماید و با اتفاق نظر تصمیم گرفته شود که افغانستان به یک جزیره صلح از طریق شورای قیمومیت در آسیا تبدیل گردد و تماماً اعضا و کشور های منطقه را مطمئن سازد که با تحت کنترل گرفتن افغانستان هیچ خطری در ارتباط به تغییر رژیم های منطقه و همچنان تروریزم که از آن هم جهان و هم منطقه نگران هستند متوجه شان خواهد شد.

۲ مواد شماره ۳۳، ۳۹، ۴۱ و حتی ۴۲ منشور سازمان ملل متحد روی دست گرفته شود تا افغانستان مطابق ماده ۷۷ منشور سازمان ملل متحد تحت سر پرستی ملل متحد قرار گیرد و مطابق مواد شماره ۷۳ و ۷۶ منشور دولت سازی در افغانستان آغاز گردد. از این طریق افغانستان میتواند بالاخره به یک دولت مستقل تبدیل گردد و راه خود را بطرف جهانی شدن بیابد. طوریکه بعد از جنگ جهانی اول عراق، سوریه، لبنان و غیره پیدا نمودند، همچنان بعد از جنگ جهانی دوم بسیار از کشور های خورد و بزرگ دیگر در افریقا و نیز بعد از فروپاشی بلوک شرق بطور مثال کوسوا مطابق قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت در سال ۱۹۹۲ برای ۹ سال تا ۲۰۰۸ تحت قیمومیت ملل متحد قرار داشت.

هدف از این ابتکار عمل فقط و فقط کشیدن افغانستان از میدان بازی بزرگ دوم در منطقه است و بس.

با عرض حرمت